

مرجعیت و رهبری

○ سید کاظم حائری

چکیده

این مقاله با پیش فرض ولایت سیاسی برای فقیه به بیان دو راهکار فقهی برای حل مسئله تراحم میان مقام ولایت و مقام مرجعیت در عرصه تقلید پرداخته است. در راهکار اول بر پایه استدلال به ادله لفظی تقلید و بنای عقل و در راهکار دوم بر پایه استدلال به قاعده تراحم و ترتب، به این نتیجه می‌رسد که در مواردی که فقیه اعلم، شایستگی رهبری را نداشته باشد و فقیهی که رهبری را برعهده دارد، اعلم نباشد، تقلید از فقیهی که رهبری را برعهده دارد مقدم است.

کلید واژگان: ولایت فقیه، مرجعیت، تقلید.

تردیدی نیست که رهبری و ولایت عام - بنابر نظریه ولایت فقیه - اختصاص به فقیه شایسته و آگاه به شرایط کلی زندگی بشری و توانا بر اتخاذ مواضع اجتماعی و سیاسی حکیمانه دارد. با توجه به این نکته، گاهی میان مقام ولایت و مقام تقلید - بنابر دیدگاه وجوب تقلید اعلم - اختلاف به وجود می‌آید و آن هنگامی است که فقیه

اعلم، شایستگی مقام ولایت و آگاهی لازم از مسائل سیاسی را ندارد و آن کس که شایستگی و آگاهی لازم را در این زمینه دارد، اعلم نیست و آراء و اعمال فقیه اعلم در ارتباط با تقلید مردم از وی، برای رهبری فقیه شایسته مقام ولایت مشکل آفرین می شود.

اگر امکان داشت که مردم را نسبت به این نکته آگاه کرد که در عمل مقام ولایت و مقام تقلید کاملاً از هم جداست این مشکل حل می شد، ولی این امر فعلاً ممکن نیست، زیرا کسی که مردم از او تقلید می کنند، میان آنان قداستی می یابد و پیشوای آنان می گردد. با این وصف گاهی میان حوزه عمل رهبر غیر اعلم که شایستگی رهبری سیاسی را دارد و حوزه تقلید فقیه اعلم تراحم پدید می آید.

در این هنگام تنها راه حل عملی این مشکل آن است که فضای مناسب رهبری برای رهبر حفظ شده و مردم برای تقلید به او ارجاع داده شوند. ولی این راه حل نیازمند تبیینی فقهی است که کمتر دیده نمی شود، زیرا آنچه در فقه تبیین شده فقط دیدگاه وجوب تقلید از اعلم است. به نظر ما دو تبیین فقهی برای این مسئله می توان ارائه داد:

تبیین اول

این تبیین بر پایه ادله تقلید استوار است. این ادله سه قسم اند:

قسم اول: بنای عقلاء بر تقلید اعلم هنگام تعارض دو فتوا.

قسم دوم: دلایل لفظی مختص به تقلید، مانند پاسخ امام رضا(ع) به پرسش

کسی که گفت: هر گاه نیازمند دانستن مسئله ای در باره دین خود هستم نمی توانم خدمت شما برسم، آیا یونس بن عبد الرحمان ثقة و مورد اعتماد است تا هر آنچه از

معارف دینی به آن نیازمندم از او پرسم؟ امام(ع) پاسخ داد: بله.^۱

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۷، باب ۱۱ از ابواب صفات القاضی، ح ۳۳.

این دلیل منصرف به روش متداول میان عقلا است که هنگام تعارض میان دو فتوا تقلید اعلی را لازم می‌دانند، با این که هر دو اقتضای حجیت دارند؛ زیرا ملاک حجیت - کاشفیت نوعی بنا بر فهم عقلایی در فتوای غیر اعلی نیز وجود دارد، اما هنگام تعارض با مزاحم قوی تر از حجیت ساقط می‌شود.

قسم سوم: دلایل لفظی است که بر دو منصب فتوا و ولایت با هم دلالت می‌کند؛ مانند روایت:

... واما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجتي عليكم

و أنا حجة الله ... ۲

در پیشآمدها به راویان حدیث ما رجوع کنید که آنها حجّت من بر شما و من حجّت خداوند می‌باشم ...

این قسم از ادله منصرف به کسانی است که شایستگی رهبری دارند، زیرا معقول نیست ولایت به کسی سپرده شود که چنین شایستگی را ندارد. مناسبات حکم و موضوع نیز در اینجا اقتضای عدم انحلال دارد؛ یعنی منصب فتوا برای شخصی نباید از منصب رهبری جدا باشد. ظاهر این دلیل آن است که راوی متصف به چنین صفاتی مرجع همه و وظائف اسلامی اعم از ولایت و فتوا است.

فرض این که شخصی آن هنگام که فرمان ولایی می‌دهد، فرمانش به علت عدم شایستگی برای رهبری، نافذ نیست، ولی همو آن هنگام که فتوا می‌دهد، فتوایش به علت شایستگی برای مقام فتوا نافذ است، عرفاً از این نص فهمیده نمی‌شود، البته مادامی که مناسبات عقلایی و مصالح اجتماعی مرتکز در ذهنیت عرف با یگانگی این دو منصب سازگار است.

بنابراین نسبت میان دلیل سوم با دلیل دوم در خصوص اقتضای حجیت، عام و خاص مطلق است؛ یعنی دلیل سوم اخص از دلیل دوم است؛ زیرا دلیل سوم

۲. همان، ص ۱۴۰، باب ۱۱ از ابواب صفات القاضی، ح ۹.

مشروط به شایستگی برای رهبری است؛ هر چند نسبت میان دو دلیل به لحاظ فعلیت حجیت بعد از تعارض دو فتوا، عموم من وجه است، زیرا محل افتراق دو دلیل از یکدیگر، شخصی است که شایستگی رهبری دارد ولی اعلم نیست و نیز شخصی است که اعلم است، اما شایستگی رهبری را ندارد.

اگر گفته شود که تفکیک میان دلالت بر اقتضای حجیت و دلالت بر حجیت فعلی را نمی‌پذیریم و فقط به مفاد لفظ اکتفا می‌کنیم و می‌گوییم هنگامی که دو دلیل به عموم من وجه در حجیت فعلی - در مورد شخصی که شایستگی رهبری دارد ولی اعلم نیست و نیز شخصی که اعلم است، اما شایستگی رهبری را ندارد - تعارض کردند، تساقط می‌کنند و در نتیجه دلیلی بر مقتضای حجیت باقی نمی‌ماند.

در پاسخ خواهیم گفت: بر اساس این دیدگاه، هیچ توجیهی برای انصراف دلیل دوم هنگام تعارض فتوای اعلم با فتوای غیر اعلم به تقلید اعلم که مورد ارتکاز عقلا است، وجود ندارد. نسبت ارتکاز عقلایی به این مسئله و مسئله وجود مقتضی برای تقلید هنگام تعارض - هر چند حجیت به علت وجود مزاحم فعلیت نداشته باشد - یکسان است. پس اگر این انصراف را انکار کنیم نتیجه این خواهد بود که دلیل دوم در صورت تعارض فتوای اعلم و غیر اعلم به سبب تعارض داخلی ساقط می‌شود و مرجع دلیل سوم که تقلید از کسی است که شایستگی رهبری را دارد خواهد بود. این دو دلیل اگر چه به ظاهر هر دو مثبت هستند، ولی در واقع متنافی یکدیگر می‌باشند، مانند دو دلیل «آزاد کن رقبه ای را» و «آزاد کن رقبه مؤمنه ای را». در این هنگام اطلاق دلیل دوم در اقتضای حجیت مقید به دلیل سوم می‌شود.

اما بنای عقلا بر تقلید اعلم، معلق بر عدم تعیین حجت دیگری از سوی شارع در مورد تقلید است. پس اگر به دلالت دلیل سوم و وجوب تقلید از کسی که

شایستگی رهبری دارد با وجود این که دیگری اعلم باشد، ثابت شود، موضوع بنای عقلا در این مورد منتفی است.

با این بیان ثابت می شود که تقلید از کسی که شایستگی رهبری دارد مقدم است، هر چند دیگری اعلم باشد و اگر کسی که شایستگی رهبری دارد یافت نشود، بنای عقلا بر تقلید اعلم دلالت می کند و اگر افرادی که شایستگی رهبری دارند متعدد باشند بر اساس بنای عقلا اعلم آنان مقدم است.

تبیین دوم

و جوب تقلید اعلم مزاحم و جوب ایجاد فضای مناسب برای اقدامات رهبر در رهبری جامعه است و تردیدی نیست که دومی مهم تر است، پس بر اساس قانون تزامم مقدم خواهد بود. معنای این سخن، قائل شدن به نوعی سببیت برای حکم ظاهری است و مقصود از حکم ظاهری حجیت فتوای غیر اعلمی است که شایسته رهبری می باشد.

برخی از نتایج این تبیین نسبت به تبیین اول متفاوت است؛ از جمله:

۱. اگر کسی که شایسته رهبری است به هر علت آمادگی برای برعهده گرفتن این مسئولیت را نداشته باشد، تبیین دوم با وجود شخص اعلم دلالتی بر تعیین تقلید از او ندارد، در حالی که تبیین اول او را برای تقلید تعیین می کند.
۲. اگر فرض کنیم دو نفر صلاحیت رهبری دارند و یکی از آنها عهده دار امر رهبری است و دیگری اعلم است، در این صورت بنا بر تبیین دوم اگر تقلید از شخص دوم آسیب به رهبری شخص اول وارد کند، تقلید از شخص اول لازم است، اما تبیین اول چنین اقتضایی ندارد. پس اگر به تبیین اول اکتفا کنیم مقتضای قاعده ترجیح اعلم، تقلید از دومی است.

۳. تبیین دوم مانند تبیین اول قاطع نیست؛ زیرا تقلید از کسی که صلاحیت

رهبری ندارد همیشه مزاحم رهبری کسی که صلاحیت رهبری دارد، نخواهد بود. اگر فرض کنیم گروه اندکی از مردم از غیر رهبر تقلید کنند و اغلب این افراد میان منصب رهبری و منصب تقلید تمایز قائل بوده و در عین حال که مطیع رهبرند از دیگری تقلید می کنند، در این صورت هیچ تراحمی میان تقلید و رهبری پدید نمی آید تا نیازی به تبیین دوم باشد. اما تبیین اول در همه حال تام است.

نتیجه

هرگاه فقیه حاکم اعلم نباشد و فقیه اعلم فاقد شرایط رهبری بوده و حاکم نباشد، بر اساس ادله فقهی باب تقلید (ادله لفظی و بنای عقلا) و نیز بر مبنای قاعده تراحم و ترتب، در صورت اختلاف در فتوا، تقلید از فقیه حاکم، متعین است.

منبع و مأخذ

۱. حرّ عاملی، محمد بن الحسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۲۷، قم، مؤسسه آل البیت (ع) لإحياء التراث، اول، ۱۴۱۲ هـ. ق.

الموجز

تعريب: صفاء الدين پيراسته

المرجعية والقيادة

السيد كاظم الحائري

الخلاصة

تعرض المقال - بعد الفراغ من افتراض ثبوت الولاية السياسية للفقهاء - إلى علاجين لحلّ إشكالية التزاحم بين مقام الولاية ومقام المرجعية في مجال التقليد، وقد توصل المقال - من خلال الاعتماد في العلاج الأول على الأدلة اللفظية ودلالة العقل وكذلك من خلال الاعتماد في العلاج الثاني على التمسك بقاعدة التزاحم والترتب - إلى تقديم رأي ولي الأمر وإن لم يكن هو الأعلم على رأي الأعلم في صورة دوران الأمر بين الأعلم غير المتصدّي لولاية الأمر وبين غير الأعلم المتصدّي للولاية. المصطلحات الأساسية: ولاية الفقيه، المرجعية، التقليد.